

ضرورت دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی (پژوهشی)

زهرا حاجی پور *

پوریا عسکری **

(DOI) : 10.22066/cilamag.2024.2020841.2545

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۰۲

چکیده

بشر در آغاز هزاره سوم با مجموعه عیدیه‌ای از مشکلات درهم‌تنیده که آزادی و خودمختاری او را به چالش کشیده‌اند، دست به گریبان است. در جامعه جهانی شده و درهم‌تنیده کنونی، مقابله و چاره‌اندیشی پیرامون این مسائل که برخی پیش‌تر توسط دولت‌ها قابل کنترل بودند، از دسترس اقدامات یکجانبه دولت‌ها نیز خارج است و به مقابله و مدیریت در سطح جهانی نیاز دارد. حقوق بین‌الملل به‌عنوان نظم حقوقی حاکم بر عرصه بین‌المللی، در مدیریت و مهار این مشکلات چندان موفق نبوده است؛ امری که از سویی، ریشه در ماهیت و ویژگی‌های جامعه بین‌المللی دارد و از دیگر سو و مهم‌تر از آن، ماحصل ضعف‌ها و کاستی‌های ساختاری موجود در حقوق بین‌الملل و عدم عینیت و بی‌طرفی آن است. نوشتار حاضر، بر اساس روش‌شناسی میان‌رشته‌ای، پاسخ‌چرایی ضرورت دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی به‌عنوان سؤال محوری نوشتار حاضر را، غلبه بر این مشکلات و گذار از وضعیت موجود می‌داند که به‌صورت تدریجی و گام‌به‌گام قابل تحقق است. از نقطه‌نظر نوشتار حاضر، فرآیند مذکور با غلبه بر نقایص حقوق بین‌الملل می‌تواند به تقویت آن جهت عمل به‌عنوان قانون جهانی که یارای استقرار حکومت قانون در سطح جهانی را داشته باشد، کمک کند.

واژگان کلیدی

خودمختاری شخصی، دموکراسی، دموکراسی جهانی، نقایص دموکراتیک حقوق بین‌الملل، دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی

* نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

zahrahajipour96@gmail.com

pouria.askary@gmail.com

** دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران



مقدمه

آدمی هزاره سوم را در حالی آغاز می‌کند که با مجموع مشکلاتی چون فقر، بیکاری، بیماری‌های مسری، نابرابری فزاینده درون و بین دولت‌ها، افزایش تسلیحات، جنگ و نظامی‌گری، تروریسم و بنیادگرایی، بحران‌های مالی و محیط‌زیستی، پناهندگی و مهاجرت، مسائل هویتی، نقض حقوق بشر و دموکراسی، تبعیض در امتداد خطوطی چون جنس/جنسیت، قومیت و نژاد، خشونت گسترده و دولت‌های غیردموکراتیک دست و پنجه نرم می‌کند.^۱ آنچه در این راستا حائز اهمیت است، درک رابطه علی این مشکلات با هم و با نظم مبتنی بر سلطه، بی‌عدالتی و نابرابری سازمان‌یافته حاکم بر جهان است. می‌توان مجموع مشکلات فوق را ماحصل نظم مبتنی بر روابط سلطه و قدرت در سطوح گوناگون شامل سلطه فرد بر فرد، فرد بر طبیعت، دولت بر افراد، دولت بر دولت، گروهی از افراد بر گروهی دیگر، گروهی از دولت‌ها بر برخی دیگر و ... دانست که در تحلیلی نهایی در تحقق خودمختاری افراد، محدودیت ایجاد می‌کنند. مهم اینکه جهانی‌شدن مشکلات، توانایی دولت‌های منفرد برای رسیدگی مؤثر به آن‌ها را محدود کرده است، به گونه‌ای که مقابله با این مشکلات، راه‌حلی جهانی و خارج از نظم دولت‌محور، در قالب نظم حقوقی بین‌المللی یا جهانی می‌طلبد که توانایی مفید کردن دولت‌ها و سایر بازیگران غیردولتی فعال در سپهر بین‌المللی به نحو مؤثر را داشته باشد.

چاره‌اندیشی، کنترل و مهار این مشکلات، جز به مدد مجموعه مقررات و هنجارهایی با گستره جهانی ممکن نیست اما حقوق بین‌الملل به عنوان چهره‌ای از نظم حقوقی حاکم بر وسیع‌ترین عرصه اجتماعی، در تحقق این مهم چندان موفق نبوده است.^۲ کامیابی محدود حقوق بین‌الملل در

1. See e.g. United nations, "Global Issues", available at: <https://www.un.org/en/global-issues>, Last Visit 31/03/2024

2. البته این امر با توجه به تفاوت در کارکردها و اهداف متصور برای حقوق بین‌الملل در چارچوب رویکردهای مختلف، تغییر می‌کند. بریرلی در بیان چنین نسبیاتی خاطر نشان می‌کند، تا زمانی که هدف حقوق بین‌الملل، امکان‌سازی روابط بین‌الملل، ایجاد قابلیت پیش‌بینی و درجه‌ای از ثبات فرض شود، حقوق بین‌الملل نه تنها در تحقق چنین اهدافی شکست نخورده، که به خوبی از پس آن برآمده است اما اگر این نقش حقوق بین‌الملل راضی‌کننده نباشد و این اعتقاد وجود داشته باشد که حقوق بین‌الملل همچون قوانین ملی می‌تواند و می‌بایست به عنوان ابزاری برای ارتقای رفاه عمومی و حتی به عنوان ابزاری قدرتمند برای جلوگیری از مخاصمه ظاهر شود، باید پذیرفت که تا کنون شکست خورده است.

Andrew Clapham, *Brierly's Law of Nations, An Introduction to the Role of International Law in International Relations*, Seventh Edition (Oxford: Oxford University Press, 2012), 85.

چه در دوران غلبه مکتب حقوق طبیعی و چه در دوران غلبه مکتب پوزیتیویسم، حقوق بین‌الملل در بی تنظیم روابط و همزیستی میان دولت‌ها بود و براساس جهان‌شمولی فرمالیستی که در اواخر قرن نوزدهم به اوج رسید، نسبت به نظم داخلی دولت‌ها بی‌توجه بود اما با رهاشدن حقوق بین‌الملل از مبانی متافیزیکی و غلبه اثبات‌گرایی، ارتباط میان حقوق با مبانی اجتماعی آن به‌طور کلی قطع شد. مونیخ شمیلیه ژانرو، بشریت و حاکمیت‌ها سیری در حقوق بین‌الملل، ترجمه: مرتضی کلانتریان (تهران: نشر آگه، ۱۳۸۲)، ۱۰۹.

این خصوص، از سویی، ریشه در ماهیت و ویژگی‌های جامعه بین‌المللی دارد و از دیگر سو، ماحصل ضعف‌ها و کاستی‌های ساختاری موجود در حقوق بین‌الملل است. عدم عینیت و بی‌طرفی حقوق بین‌الملل نیز^۳ از دیگر عوامل این امر است. عدم تعین حقوق بین‌الملل^۴ و جهت‌گیری ایدئولوژیک و سیاسی آن، حقوق بین‌الملل را به‌عنوان بخشی از مشکل مطرح می‌کند اما این امر نافی راه‌حل بودن حقوق بین‌الملل نیست. به بیان دیگر، اذعان به نقش سیاست در حقوق بین‌الملل و عدم عینیت و بی‌طرفی آن، به معنای عدم استقلال حقوق بین‌الملل از سیاست به‌طور کلی و انکار حکومت قانون بین‌المللی نیست. حقوق بین‌الملل ضمن ارتباط با قدرت، متمایز از آن است و چنانچه تجربه ثابت کرده است، نقش قابل‌توجهی در مهار و کنترل قدرت و اعمال محدودیت بر آن در عرصه روابط بین‌الملل ایفا کرده و می‌کند. بنابراین حقوق بین‌الملل ضمن اینکه بخشی از مشکل است، بخشی از راه‌حل نیز هست.

مطالعات در پاسخ به چرایی ضرورت دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی به‌عنوان پرسش محوری نوشتار حاضر، در نظریه سیاسی و حقوق بین‌الملل، عمدتاً در دو مسیر پیش رفته است. در نظریه سیاسی، عموماً تمرکز اصلی بر ارزش‌های مبنایی دموکراسی است که جهانی‌شدن، تحقق آن‌ها را در چارچوب جوامع سیاسی کلاسیک به چالش کشیده است و اصلاح و دموکراتیک‌سازی حقوق بین‌الملل به‌عنوان گزینه‌ای عمل‌گرایانه برای غلبه بر چالش‌های مذکور مطرح می‌شود. در سمت دیگر، در مطالعات حقوقی بین‌المللی معمولاً با فرض گرفتن دموکراسی به‌عنوان شیوه‌ای مطلوب برای حکمرانی، تمرکز اصلی بر مجموعه‌ای از الزامات نهادی دموکراتیک است و ضرورت

با آشکار شدن ضعف‌های فرمالیسم پوزیتیویستی از اواسط قرن بیستم، رویکردهای مدرن، قانون را در بستر اجتماعی آن مورد توجه قرار داده و بر توجه به مشکلات اجتماعی و پیشبرد اهداف اجتماعی در گفتمان حقوق بین‌الملل تأکید کردند؛

Antony Anghie, *Imperialism, Sovereignty and the Making of International Law*, (Cambridge: Cambridge University Press, 2004), 127-131.

اما از آن زمان تا کنون نیز با وجود قرار گرفتن مشکلات جامعه بین‌المللی در دستور کار حقوق بین‌الملل، توفیق‌ها در مهار این مشکلات کم‌رنگ بوده است.

۳. حقوق‌دانان جریان جدید یا پست‌مدرن حقوق بین‌الملل، این موارد را مطرح و برجسته کرده‌اند. نقد حقوق بین‌الملل در چارچوب رویکردهای جریان جدید، چنانچه ویلر و آندریاس پاتولوس بیان کرده‌اند، با ساده‌سازی قابل‌توجه، از دو مجرای نقد درونی و نقد بیرونی صورت گرفته است که ذیل آن نقد درونی ناهماهنگی‌های داخلی حقوق بین‌الملل، جریان اصلی و نقد بیرونی سوگیری ایدئولوژیک و سیاسی قواعد حقوقی را آشکار می‌کند.

See: Andreas L. Paulus, "International Law After Postmodernism: Towards Renewal or Decline of International Law?", *Leiden Journal of International Law* 14, 4 (2001): 731-734 & J. H. H. Weiler; Andreas L Paulus, "The Structure of Change in International Law or Is There a Hierarchy of Norms in International Law?", *European Journal of International Law* 8, (1997): 551-552.

4. Indeterminacy

وفق تعریف متداول در ادبیات حقوقی می‌توان گفت، عدم تعین یا نامشخص بودن قانون به معنای فقدان پاسخ صحیح واحد برای پرسش‌های قانونی یا چگونگی اعمال قانون بر وقایع است. به‌عنوان نمونه، ن.ک:

Timothy A. O. Endicott, *Vagueness in Law*, (New York: Oxford University Press, 2000), 9 and Ken Kres, "Legal Indeterminacy", *California Law Review* 77, 2 (1989): 283.

دموکراتیک‌سازی حقوق بین‌الملل، پیامد نقص در این سازوکارهاست. نوشتار حاضر در تلاش برای پاسخ به سؤال مذکور، از مفهوم خودمختاری به‌عنوان ارزش غیرابزاری و محوری دموکراسی آغاز کرده است و با اجتناب از رویکردی شکلی یا رویه‌ای به دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی، ضرورت این امر را ناشی از چالش‌های تحقق خودمختاری در برداشت دولت‌محور از آن در عصر حاضر می‌داند. افزون بر این، تحلیل موضوع از نقطه‌نظر حقوق بین‌الملل نشان می‌دهد که این فرآیند چگونه به غلبه بر کاستی‌ها و موانع عملکرد حقوق بین‌الملل به‌عنوان نیروی تعیین‌کننده در نظم جهانی کمک می‌کند.

نوشتار حاضر با اتخاذ رویکردی انتقادی و تأکید بر ارتباط میان قانون و سیاست و لزوم تحلیل قانون در بستر اجتماعی‌اش از سویی، و تأکید بر ساختار، منطق و پویایی درونی قانون از سوی دیگر، از روش‌شناسی میان‌رشته‌ای بهره می‌گیرد و ابزارهای تحلیلی علوم اجتماعی را برای مطالعه، نقد و بازسازی حقوق بین‌الملل به کار می‌بندد؛ ضمن اینکه با تأکید بر ماهیت هنجاری قانون، از روش‌های تحقیق حقوق بین‌الملل چون روش تحلیلی و توصیفی در مقاطع مورد نیاز پژوهش بهره می‌گیرد. از منظر نوشتار حاضر، غلبه بر مشکلات مذکور که عموماً خودمختاری افراد را محدود می‌کنند، از مسیر اصلاح و دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی موجود می‌گذرد و تأکید می‌کند که دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی با محوریت ارزش خودمختاری، می‌تواند از جمله به غلبه بر ساختارهای متقاطع طرد و سلطه و نیز چالش عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی کمک کند و به افزایش مشروعیت و انطباق با حقوق بین‌الملل، و در نتیجه، تقویت حکومت قانون بین‌المللی یاری رساند. در اثبات این مدعا در ابتدا سعی می‌شود مفهوم دموکراسی و خودمختاری به‌عنوان ارزش محوری آن روشن، و وضعیت دموکراسی در نظم حقوقی بین‌المللی تبیین شود. سپس دلایل ضرورت برکشیدن دموکراسی به عرصه جهانی و سپس دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی با ابتدا بر ارزش خودمختاری ارائه می‌شوند. در نهایت به برخی از وجوه چگونگی کمک دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی به تقویت جایگاه حقوق بین‌الملل پرداخته می‌شود.

۱. مفهوم دموکراسی و خودمختاری

مفهوم دموکراسی از قرن‌ها قبل از میلاد وجود داشته و در طول زمان تکامل یافته و آستان تحولات زیادی بوده است و همچنان خواهد بود. با این حال، اندیشه محوری این مفهوم، چنانچه از ترجمه تحت‌اللفظی خود واژه برمی‌آید، حکومت مردم است. دموکراسی، زمانی که آن قدر بلوغ یافت که واژه دموکراسی برای بیان آن ابداع شود، مبتنی بر حکومت مردم و مشارکت مستقیم آن‌ها در

قدرت و امر حکومت بود.^۵ بنابراین اندیشهٔ تعیین سرنوشت در مرکز مفهوم دموکراسی قرار دارد. در واقع، ارتقا و افزایش خودمختاری، هم برای افراد به‌عنوان شهروند و هم برای جمع، مبنای توجیه دموکراسی است.^۶

خودمختاری شخصی در مفهوم کلی، با توجه به ریشه‌شناسی آن، به معنای زندگی بر اساس قوانین خود است.^۷ آرمان خودمختاری شخصی این است که افراد، سرنوشت خود را تا حدی کنترل و آن را از طریق تصمیم‌گیری‌های متوالی در طول زندگی‌شان شکل دهند و به بیانی ساده، سازندهٔ زندگی خود باشند.^۸ واضح است که تعیین و هدایت آزادانهٔ مسیر زندگی، مستلزم رهایی از سلطه و مداخلهٔ دیگران است. تضمین خودمختاری مجموعه‌ای از افراد مرتبط با یکدیگر، مستلزم وجود نظم حقوقی عمومی است و بدون آن قابل تصور نیست.^۹ اما این نظم نمی‌تواند واقعیت طبیعی یا ضرورت تاریخی تلقی شود که نیازی به مشروعیت بیشتر ندارد.^{۱۰} وقتی خودمختاری شخصی به این معناست که فرد سازندهٔ زندگی خود باشد، این امر، هم حوزهٔ خصوصی و هم عمومی را شامل می‌شود و در حوزهٔ عمومی به معنای نویسندگی مشترک زندگی جمعی است که همچون خودمختاری شخصی به‌طور ذاتی ارزشمند است.^{۱۱} بنابراین نظم عمومی که بتواند خودمختاری شهروندان را تضمین کند،

5. Kurt Raaflaub, *The Discovery of Freedom in Ancient Greece*, Revised and Updated Edition (Chicago: University of Chicago Press, 2004), 262-263.

6. David Held, *Democracy and the Global Order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance* (Stanford, California: Stanford University Press, 1995), 145-146.

Autonomy واژه‌ای مأنوس در ادبیات فلسفی، سیاسی و حقوقی است که در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود، هم در قالب جمعی و هم در مفهوم فردی آن مطرح بوده است. خودمختاری ریشه در واژهٔ یونانی *αὐτονομία* دارد که از ترکیب دو واژهٔ خود و قانون ساخته شده است و به معنای آزادی برای استفاده از قوانین خود است.

Henry George Liddell and Robert Scott, *A Greek-English Lexicon*, the Eighth Edition (New York: Harper & Brothers, Franklin Square, 1897), 253.

گفته می‌شود اصطلاح خودمختاری به احتمال زیاد در اواسط قرن پنجم، در پی مداخلهٔ آن در امور داخلی متحدان برای به‌تصویر کشیدن نیاز خاص و جنبهٔ جزئی از مفهوم آزادی پولیس ظهور کرد.

Kurt Raaflaub, *The Discovery of Freedom in Ancient Greece*, 157-160.

واضح است که این واژه در ارتباط با نهادهای جمعی ایجاد و اغلب در همین سیاق به کار گرفته می‌شد، چرا که برخی برآند که مفهوم خودمختاری در این دوران، صرفاً جمعی و بین‌دولتی نبوده و حساب شخصی آن به‌رغم نادر بودن، به هر جهت، مفهومی دور از ذهن نبود.

Lucas Swaine, "The Origins of Autonomy", *History of Political Thought* 37, 2 (2016): 216-237.

به هر حال می‌توان گفت دموکراسی آن با توجه به اینکه مبتنی بر مشارکت برابر شهروندان در امر حکومت بود، متضمن مفهوم خودمختاری در بعد فردی و جمعی آن بود.

7. Liddell and Scott, *A Greek-English Lexicon*, 253.

8. Joseph Raz, *The Morality of Freedom* (Oxford: Clarendon Press, 1988), 369.

9. Christian F. Rostbøll "The Non-instrumental Value of Democracy: The Freedom Argument", *Constellations* 22, 2 (2015): 268.

10. Ibid.

11. Adam Lovett, "Democratic Autonomy and the Shortcomings of Citizens", *Journal of Moral Philosophy* 18, 4 (2020): 14.

نظمی است که همه به‌طور مشترک به‌عنوان هم‌شهری اعمال می‌کنند؛^{۱۲} لذا می‌بایست دو اندیشه حاکمیت مردم و حاکمیت دولت را با یکدیگر سازش دهد. سازش دو اندیشه مذکور، در چارچوب مفهومی صورت می‌گیرد که دیوید هلد از آن تحت عنوان *اصل خودمختاری* یا *خودمختاری دموکراتیک* یاد می‌کند که در واقع متضمن دو اصل تعیین سرنوشت و حکومت محدود است و بر اساس آن، «افراد باید از حقوق مساوی و بر این اساس از تعهدات برابر در تعیین چارچوب سیاسی برخوردار باشند که فرصت‌های در دسترس آن‌ها را ایجاد و محدود می‌کند؛ یعنی تا زمانی که این چارچوب را برای نفی حقوق دیگران به کار نبرند، در فرآیندهای مشورت در مورد شرایط زندگی خود و در تعیین این شرایط، آزاد و برابر باشند».^{۱۳} اصل مذکور مستلزم مشارکت برابر افراد خودمختار در ایجاد ساختار مشترک کنش سیاسی است که تضمین‌کننده شرایط و ظرفیت‌های لازم برای خودمختاری در قالب برخی حقوق و آزادی‌های اساسی است.

هلد با طرح *آزمایش فکری*، به بررسی شرایط لازم برای تحقق خودمختاری دموکراتیک می‌پردازد و به‌درستی نتیجه می‌گیرد که فراتر از اشکال شدید نابرابری چون آپارتاید، عدم تقارن سازمان‌یافته شانس‌های زندگی،^{۱۴} در تضاد با اصل خودمختاری هستند.^{۱۵} وی عدم تقارن سازمان‌یافته تولید و توزیع شانس‌های زندگی توسط روابط قدرت را که منجر به محدودیت و فرسایش امکان مشارکت سیاسی و ایجاد ساختار مشترک کنش سیاسی می‌شود، وضعیت *نوتونومیک*^{۱۶} می‌نامد.^{۱۷} ایجاد وضعیت نوتونومیک و محدودیت در تحقق خودمختاری می‌تواند در حوزه‌های متفاوت و توسط نیروهای مختلف صورت گیرد. برای اینکه خودمختاری از امری رسمی به مؤثر تبدیل شود، محافظت از خودمختاری در هر حوزه‌ای که ظرفیت فرد برای مشارکت سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، ضروری می‌نماید. هلد در این خصوص به مکان‌های هفت‌گانه قدرت، شامل بدن، رفاه، فرهنگ یا زندگی فرهنگی، انجمن‌های مدنی، اقتصاد، سازماندهی خشونت و روابط اجباری و حوزه نهاد‌های نظارتی و قانونی که می‌توانند به‌عنوان ساختارهای نوتونومیک عمل کنند، اشاره و تضمین خودمختاری فرد در برابر هریک از این ساختارهای نوتونومیک را مستلزم مجموعه‌ای از حقوق ذیل عنوان حقوق

12. Rostbøll "The Non-instrumental Value of Democracy: The Freedom Argument", 268.

13. David Held, *Democracy and the Global Order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance*, 147.

14. منظور از شانس‌های زندگی در این چارچوب، «شانس‌های فرد برای سپهیم‌شدن در خیرها، پاداش‌ها و فرصت‌های اقتصادی، فرهنگ یا سیاسی ایجاد شده اجتماعی در جامعه‌اش» است. *ibid.*, 171.

15. See: *ibid.*, 160-172.

16. Nautonomic

17. *Ibid.*, 171.

به‌عنوان مثال، اقتصاد در نظام سرمایه‌داری یا فرهنگ در دولت‌های چندملتی مبتنی بر غلبه یک قومیت بر دیگر قومیت‌ها، با توجه به توزیع نابرابر شانس‌های زندگی، محدودیت‌هایی بر ایجاد ساختار مشترک کنش سیاسی و در نتیجه خودمختاری اعمال می‌کند.

توانمندساز^{۱۸} یا ظرفیت‌های/استحقاقی،^{۱۹} شامل حقوق سلامتی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی، صلح‌جویی و سیاسی می‌داند که می‌بایست توسط قانون دموکراتیک به رسمیت شناخته شده و محافظت شوند.^{۲۰} در ادامه، پیش از بررسی موانع تحقق دموکراسی در سطح دولت-ملت‌ها با توجه به پیچیدگی و وابستگی فزایندهٔ جامعهٔ جهانی، لازم است وضعیت دموکراسی در نظم حقوق بین‌المللی به اختصار بررسی شود.

۲. حقوق بین‌الملل و بحران دموکراسی

دموکراسی به‌رغم پیدایش و توسعه به‌عنوان شکلی از حکومت در میان افراد حقیقی در درون واحدهای سرزمینی مجزا، محدود به این سطح نشده و به‌عنوان شیوهٔ تصمیم‌گیری جمعی مبتنی بر برابری و کنترل جمعی در هر سطحی، از جمله در سپهر بین‌المللی قابلیت اعمال دارد.^{۲۱} اما دموکراسی در عرصهٔ بین‌المللی با توجه به تفاوت جوامع داخلی با سپهر بین‌المللی که دارای بازیگران مختلف شامل اشخاص حقیقی و حقوقی و سطوح متکثر اقتدار و تصمیم‌گیری ملی، منطقه‌ای و جهانی است، با عرصهٔ ملی تفاوت خواهد داشت. بر این اساس، در بررسی جایگاه دموکراسی در حقوق بین‌الملل، می‌بایست میان دموکراسی در روابط بین دولت‌ها (سطح افقی) و مشارکت شهروندان در تصمیم‌گیری در سطح ملی و در سطح بین‌المللی (سطح عمودی) تفکیک قائل شد. صرف‌نظر از اینکه آیا حقوق بین‌الملل محصول فرآیند دموکراتیک است یا نه، نظم حقوقی بین‌المللی در ابعاد عمودی و افقی، از نقایص دموکراتیک رنج می‌برد که در نهایت در تناقض با خودمختاری افراد قرار می‌گیرد.

از سویی، کاربرد یا مفهوم دموکراسی در نظمی که مبتنی بر همکاری میان دولت‌ها به‌عنوان واحدهای تشکیل‌دهندهٔ نظم حقوقی بین‌المللی است، احترام متقابل دولت‌ها به حاکمیت یکدیگر و سهم برابر دولت‌ها در تصمیم‌گیری در عرصه‌های مختلف همکاری و اقدام جمعی را می‌طلبد. با این حال، حتی در چنین برداشت دولت‌محوری از دموکراسی که نسبت به موجودیت‌های غیردولت چون اقلیت‌ها شامل مردمان بومی و ملت‌های بی‌دولت بی‌توجه است، حقوق بین‌الملل به‌رغم تجلی مفهوم دموکراسی در اصول و دکترین‌های آن، شامل دکترین حاکمیت، دکترین برابری دولت‌ها، اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم و اصل عدالت توزیعی،^{۲۲} در عمل در عرصه‌های مختلف تصمیم‌گیری در

18. Empowering Rights

19. Entitlement Capacities

20. See: *ibid.*, 176-200.

21. David Beetham, "Conditions for Democratic Consolidation", *Review of African Political Economy* 21, 60 (1994): 159.

22. M.C.W. Pinto, "Democratization of International Relations and its Implication for Development and Application of International Law", *Asian Yearbook of International Law* 5, (1995): 113-115.

امور سیاسی، اقتصادی و نظامی، غیردموکراتیک است؛ امری که منجر به تولید و بازتولید نابرابری میان دولت‌ها می‌شود. با وجود ابتدای سازمان‌های بین‌المللی بر اصل دموکراتیک برابری اعضا، این امر اغلب در ارگان‌های عمومی آن‌ها اعمال می‌شود، در حالی که تصمیم‌های مؤثر معمولاً در ارگان‌های اجرایی غیرعمومی اتخاذ می‌شوند که همه دولت‌ها در آن‌ها نمایندگی ندارند^{۲۳} و نیز شیوه تصمیم‌گیری در آن‌ها، محافظ منافع اقلیت دولت‌های قدرتمند در برابر اکثریت است. این امر به وضوح و در درجه اول اهمیت، در شورای امنیت سازمان ملل متحد و نیز در سازمان‌های فعال در عرصه اقتصاد، شامل سازمان جهانی تجارت، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی قابل مشاهده است.

در سطح عمودی نیز در گسست از برداشت حداکثری مشارکت مستقیم تمام شهروندان در عرصه بین‌المللی به این برداشت که آیا افراد از مجرای مشارکت غیرمستقیم، به عنوان منشأ نهایی نظم حقوقی بین‌المللی تلقی می‌شوند یا نه، باید گفت که نظم حقوقی بین‌المللی، نقصان دموکراتیک قابل توجهی در این بعد دارد. با فرض خوشبینانه و غیرواقعی تلقی دولت‌ها به عنوان نمایندگان تمام افراد ساکن در قلمرو خود در عرصه بین‌المللی می‌توان گفت که نابرابری در سطح افقی و در میان دولت‌ها منجر به نقض خودمختاری شهروندان دولت‌های متحمل نابرابری در تصمیم‌گیری در عرصه بین‌المللی می‌شود؛ اما فرض نمایندگی شهروندان توسط دولت‌های متبوعشان در عرصه بین‌المللی زیر سؤال است چرا که حقوق بین‌الملل، الزامی در خصوص مشروعیت دموکراتیک نمایندگان دولت‌ها در سازمان‌های بین‌المللی یا در فرآیند ایجاد قانون ندارد و نمایندگی دولت‌ها در این عرصه، اساساً از سوی قوای مجریه آن‌ها صورت می‌گیرد که لزوماً نماینده شهروندان این دولت‌ها نیستند و مشروعیت دموکراتیک ندارند.^{۲۴}

در خصوص دموکراسی در سطوح ملی نیز باید گفت که حقوق بین‌الملل مستقرشده بعد از تأسیس سازمان ملل متحد، با توجه به محوریت اصولی چون برابری دولت‌های مستقل و عدم مداخله سازمان در اموری که به طور ذاتی در صلاحیت داخلی دولت‌ها قرار دارد، اساساً نسبت به نظم داخلی و شکل حکومتی دولت‌ها بی‌طرف بود^{۲۵} و دغدغه دموکراسی درون‌دولتی را نداشت. با این حال، از اواخر دهه هشتاد، دموکراسی در سطح ملی در دستور کار بین‌المللی قرار گرفته و همکاری در عرصه بین‌المللی در ترویج گفتمان دموکراسی در اشکال مختلف پدیدار شده است که منجر به نفوذ اصول دموکراتیک در نظریه و عمل بین‌المللی از کمک به گذار به دموکراسی توسط

23. Jan Wouters, Bart De Meester, and Cedric Ryngaert, "Democracy and International Law", *Netherlands Yearbook of International Law* XXXIV, (2003): 180.

24. See e.g. *ibid.*, 177-180 and Curtis A. Bradley & Jack L. Goldsmith, "Presidential Control over International Law", *Harvard Law Review* 131, 5 (2018).

25. چنانچه دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه اقدامات نظامی و شبه‌نظامی در نیکاراگوئه در ۱۹۸۶ از حق دولت‌ها برای انتخاب نظام سیاسی، ایدئولوژی و متحدان سخن گفت و این حوزه را از جمله حوزه‌های مصون از مداخله خارجی تلقی کرد. *Military and Paramilitary Activities in and Against Nicaragua (Nicar. V. U.S.) Judgment*, 1986 I.C.J. Rep 14.

سازمان‌های بین‌المللی، تا تلقی دموکراسی به‌عنوان شرط عضویت در سازمان‌های بین‌المللی، شناسایی دولت‌ها و حکومت‌ها، ارائه کمک‌های خارجی و ... شده است.^{۲۶} در چنین فضایی، برخی حقوق‌دانان از یک هنجار در حال ظهور ذیل عنوان *استحقاق دموکراتیک*، حق بر حکمرانی دموکراتیک یا حق بر دموکراسی حمایت کرده‌اند.^{۲۷} اما واضح است که هنوز هنجاری الزام‌آور در این خصوص، در نظم حقوقی بین‌المللی ظهور نکرده است.

۳. دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی به مثابه راهکار غلبه بر بحران دموکراسی

۳-۱. ضرورت اعمال دموکراسی در عرصه جهانی

تضمین خودمختاری افراد به‌طور تاریخی، در چارچوب واحدهای سرزمینی مجزا صورت گرفته است. درک ضرورت محافظت از خودمختاری شهروندان در برابر دولت‌ها توسط حقوق بین‌الملل، به‌تدریج بعد از جنگ جهانی دوم منجر به گذار از حقوق میان‌دولتی فرمالیستی مبتنی بر برابری حاکمیتی و عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها به نظمی شد که ذیل آن، هنجارهایی ماهوی، عمدتاً در چارچوب گفت‌وگو بین‌الملل بشر با این هدف رشد کرده است. نیز در همین راستا، چنانچه اشاره شد، با فروپاشی بلوک شرق در اواخر دهه هشتاد، ترویج دموکراسی در سطح ملی، در گفتمان حقوق بین‌الملل برجسته و در نظریه و عمل حقوقی تجلی یافت. به‌رغم ضرورت پیشرفت‌های مذکور در محافظت از خودمختاری افراد در برابر دولت‌ها، جهان تحت تأثیر جهانی‌شدن، شاهد نظم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی درهم‌تنیده و پیچیده‌ای است که ذیل آن خودمختاری دولت‌ملت‌ها محدود شده و سرنوشت شهروندان تحت تأثیر فرآیندهای فراتر از مرزهای ملی قرار می‌گیرد؛ لذا امکان تحقق خودمختاری آن‌ها در سطح دموکراسی‌های ملی به چالش کشیده شده است.

جهانی‌شدن، از سویی با ایجاد محدودیت در حاکمیت و خودمختاری دولت‌ها، توان کنشی آن‌ها برای تضمین خودمختاری شهروندان را کاهش داده است. ازجمله رشد سریع پیوندهای فراملی، اشکال جدیدی از تصمیم‌گیری با مشارکت بازیگران مختلف شامل دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی،

26. See e.g. Wouters, Meester and Ryngaert, "Democracy and International Law", 142-177; Gregory H. Fox & Brad R. Roth, "Democracy and international law", *Review of International Studies* 27, (2001): 327-335.

27. استحقاق دموکراتیک یا حق بر دموکراسی، افزون بر حق افراد برای مشارکت در امور سیاسی به‌عنوان هنجار بین‌المللی حقوق بشر نیز اراده شهروندان را مبنای اقتدار حکومت قرار می‌دهد که معیار مشروعیت بین‌المللی دولت تلقی می‌شود. در این خصوص، ن.ک:

Thomas M. Franck, "The Emerging Right to Democratic Governance", *American Journal of International Law* 86, (1992); Thomas M. Franck, "Democracy as a Human Right", in *Human Rights: An Agenda for the Next Century*, edited by Louis Henkin and John Hargrove (Washington: American Society of International Law, 1994); Jude Ibegbu, *Right to Democracy in International Law*, (Lewiston: Edwin Mellen Press, 2003); Fox & Roth, "Democracy and international law" & Susan Marks, "International Law, Democracy and the End of History", in *Democratic Governance and International Law*, Edited by Gregory H. Fox & Brad R. Roth, (Cambridge: Cambridge University Press, 2000).

طیف گسترده‌ای از گروه‌های فشار فراملی و ... را ایجاد کرده که خودمختاری و حاکمیت دولت‌ها را محدود کرده است.^{۲۸} افزون بر این، جهانی‌شدن ذیل منطق بازار، منجر به ظهور مبادلات، روابط و مراکز جدید قدرت، فراتر از دولت‌ها شده است که از کنترل دولت‌ها خارج و عرصه فعالیت دولت را تنگ و امکان تصمیم‌گیری مستقل آن‌ها را محدود می‌کند.^{۲۹} به‌علاوه، جهانی‌شدن منجر به افزایش مشکلات فرامرزی همچون تغییرات اقلیمی، همه‌گیری‌های فراملی، تروریسم بین‌المللی و قاچاق انسان شده که کنترل و مقابله با آن‌ها از دسترس اقدامات فردی دولت‌ها خارج است.^{۳۰} وانگهی، سیستم امنیت جهانی با افزایش تسلیحات کشتار جمعی و فناوری‌های نظامی، بیش از پیش، محدودیت‌هایی را بر سیاست‌های دفاعی و خارجی دولت‌ها تحمیل می‌کند.^{۳۱} مایکل مان در این راستا چهار برنهاد اصلی مطرح‌شده برای تضعیف دولت-ملت‌ها را به‌صورت زیر خلاصه می‌کند: اول، سرمایه‌داری کنونی که جهانی، فراملی، فراصنعتی، اطلاعاتی، مصرف‌گرا، نئولیبرال و تجدید ساختار شده است، دولت-ملت (برنامه‌ریزی کلان اقتصادی آن، احساس هویت جمعی شهروندان آن و ...) را تضعیف می‌کند؛ دوم، محدودیت‌های جهانی به‌ویژه تهدیدهای محیط‌زیستی و جمعیتی توسط

28. See: Held, *Democracy and the Global Order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance*, 107-113.

۲۹. ن.ک: کلاوس مولر، حاکمیت، دموکراسی و سیاست جهانی در دوران جهانی‌شدن، ترجمه: لطفعلی سمینو (تهران: اختران، ۱۳۸۴) ۵۲-۶۶.

چهار عرصه اصلی عمل دولت که جهانی‌شدن منجر به محدودشدن آن شده است، به بیان کلاوس مولر، انحصار اداره و دخل و تصرف در نظام پولی، حق انحصاری برقراری مالیات از مبادلات بنگاه‌ها، ابعاد جدید بدهی‌های دولت‌ها و نظام‌های مالیاتی و رفاهی هستند. ن.ک: همان، ۵۲-۵۹. این امر منجر به ناتوانی دولت در مهار نارسایی‌های اقتصاد بازار چون نابرابری دستاوردها، نارسایی ارائه خدمات عمومی، هزینه‌های عمومی و قدرت‌یابی بنگاه‌های بزرگ در عرصه سیاسی می‌شود که با شدت کم یا زیاد، توان کارکرد نظام‌های سیاسی دموکراتیک را تضعیف می‌کنند. همان، ۶۱-۶۶.

30. Jens-Uwe Wunderlich and David J Bailey (Editors), *The European Union and Global Governance: A Handbook* (London, Routledge, 2011), Introduction.

۳۱. در واقع، چنانچه هلد بیان می‌دارد، قرارگرفتن دولت در نظام سلسله‌مراتب قدرت جهانی، شامل ترتیبات امنیت جمعی و ساختارهای ائتلافی، بر سیاست‌های دفاعی و خارجی که دولت و به‌طور خاص، دولت منتخب دموکراتیک می‌تواند اتخاذ کند، تأثیر گذاشته و محدودیت‌هایی بر آن اعمال می‌کند. افزون بر این، منطق امنیت دولت‌گرایانه که ذیل آن جستجوی هر دولت برای امنیت منجر به ایجاد و تضمین ناامنی برای دیگران می‌شود نیز چنین محدودیتی ایجاد می‌کند. به بیان هلد، محدودیت‌های سیاست امنیتی، بعد از جنگ سرد، همچنان تداوم دارند و با وجود سلاح‌های کشتار جمعی و فناوری‌های نظامی مدرن که چشم‌انداز بی‌ثباتی و ناامنی همه را به‌شدت افزایش می‌دهند، شدت یافته‌اند.

See: Held, *Democracy and the Global Order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance*, 113-120.

دنیل آرچیوگی در تأکید بر تأثیر درگیری‌های بین‌المللی بر تضعیف دموکراسی در داخل دولت‌ها، به بیان این تأثیرات ازجمله در دوران جنگ سرد به‌عنوان رژیم بین‌المللی خاص می‌پردازد و بیان می‌دارد که این امر ازجمله باعث خروج سیاست‌های خارجی و دفاعی از کنترل افکار عمومی و قرارگرفتن آن‌ها ذیل تسلط گروه‌های قدرت الیگارشیک می‌شد، که شهروندان را از حاکمیت خارجی محروم می‌کرد. به‌علاوه، تهدیدهای خارجی برای ممانعت از مخالفت با مقامات مستقر، مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ با

توسل به این توجیه که انتقاد داخلی موقعیت دولت را تضعیف می‌کند.

Daniele Archibugi, "Principles of Cosmopolitan Democracy", in *Re-imagining Political Community: Studies in Cosmopolitan Democracy*, (Stanford, CA: Stanford University Press, 1998), 203-204.

دولت-ملت به‌تنهایی قابل مدیریت نیستند؛ سوم، سیاست هویت و جنبش‌های اجتماعی جدید، برجستگی هویت‌های فراملی و فراملی را به بهای هویت‌های ملی و طبقاتی که توسط دولت-ملت اداره می‌شد افزایش می‌دهد؛ و چهارم، ژئوپولیتیک پسا هسته‌ای منجر به تضعیف حاکمیت دولت و ژئوپولیتیک سخت می‌شود.^{۳۲} از دیگر سو، جهانی‌شدن، جوامع مختلف در سطح جهان را به‌طور فزاینده‌ای به هم وابسته کرده است، به‌گونه‌ای که تصمیم‌های اتخاذشده در یک نقطه از جهان، پیامدهایی برای شهروندان تمام دولت‌ها دارد.^{۳۳} در واقع در محیط جهانی کنونی، شرایط زندگی شهروندان صرفاً در چارچوب دولت‌هایی که در آن زندگی می‌کنند تعیین نمی‌شود، بلکه تحت تأثیر رویدادها و فرآیندهای فراتر از مرزهای ملی دولت‌های متبوعشان، همچون تصمیم‌ها و اقدامات دولت‌های دیگر، سازمان‌های بین‌المللی، بازیگران غیردولتی و اقتصاد بازار قرار می‌گیرد که شهروندان به‌عنوان متأثران از آن‌ها، نقش و تأثیری در شکل‌گیری آن‌ها ندارند.

بنابراین در جامعه جهانی‌شده کنونی، تحقق خودمختاری افراد در سطح جوامع سیاسی ملی با توجه به تضعیف خودمختاری دولت‌ها و نیز به‌چالش کشیده‌شدن جوامع سیاسی سنتی، در عمل ناممکن می‌نماید.^{۳۴} عطف به مرکزیت مفهوم خودمختاری در دموکراسی و اهمیت انطباق تصمیم‌گیرندگان سیاسی و متأثران از این تصمیم‌ها در این روند، تحقق خودمختاری شهروندان در جامعه درهم‌تنیده جهانی، صرف‌نظر از امکان‌سنجی آن، با توجه به واقعیت‌های موجود در نظم جهانی و در سطحی آرمانی، ایجاب‌کننده خودقانونگذاری آن‌ها در تمام تصمیم‌های عمومی است که پیامدهای آن، فراتر از مرزها گسترش می‌یابد و زندگی آن‌ها را جهت داده و تحت تأثیر قرار

32. Michael Mann, "Has Globalization Ended the Rise and Rise of the Nation-State?", *Review of International Political Economy* 4, 3 (1997): 473-474.

33. Archibugi, "Principles of Cosmopolitan Democracy", 204-205.

34. طیفی از نظریات در مواجهه با این تحولات و چاره‌اندیشی برای رفع نقایص دموکراسی مبتنی بر دولت‌گرایی، تحت عنوان دموکراسی جهان‌وطن، بین‌المللی، فراملی، پساملی، جهانی و غیره از اوایل دهه ۹۰ توسعه یافته‌اند. نقطه اشتراک همه نظریه‌پردازان دموکراسی فراتر از مرزهای سرزمینی دولت-ملت این است که دموکراسی جهت انطباق با واقعیت‌های نظم جهانی معاصر نیازمند برکشیدن به سپهری جهانی است. به‌عنوان نمونه، ن.ک:

Held, *Democracy and the Global Order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance*; Daniele Archibugi, *The Global Commonwealth of Citizens, Toward Cosmopolitan Democracy* (Princeton & Oxford: Princeton University Press, 2008); Jürgen Habermas, *The Postnational Constellation Political Essays*, Translated by Max Pensky (Cambridge & Massachusetts: The MIT Press, 2001); John S. Dryzek, *Deliberative Global Politics Discourse and Democracy in a Divided World (Key Concepts)* (Cambridge & Maiden: Polity, 2006); Heikki Patomaki and Teivo Teivainen, *A Possible World: Democratic Transformation of Global Institutions* (London & New York: Zed Books, 2004); Richard Falk, *On Humane Governance* (University Park, Penn.: Penn State University Press, 1995); Anthony G. McGrew, "Democracy beyond Borders?: Globalization and the Reconstruction of Democratic Theory and Politics", in *The Transformation of Democracy? Globalization and Territorial Democracy* (Cambridge: Polity Press, 1997).

برای مطالعه مروری در این خصوص، به‌عنوان نمونه، ن.ک:

Daniele Archibugi and David Held, "Cosmopolitan Democracy: Paths and Agents", *Ethics and International Affairs* 25, 4 (2011): 438-440 and Daniel Bray and Steven Slaughter, *Global Democratic Theory: A Critical Introduction*. (Cambridge and Malden: Polity Press, 2015).

می‌دهد. به بیان دیگر، تحقق خودمختاری و حکومت قانون دموکراتیک در جامعه سیاسی در شرایط درهم‌تنیدگی جهانی، حفاظت از آن در برابر تهدیدهای ناشی از دیگر جوامع سیاسی و نیز شبکه‌های تعاملی فراتر از مرزهای جوامع و حکومت قانون دموکراتیک در این سطوح را ایجاب می‌کند که مستلزم قانون دموکراتیک در عرصه جهانی است.^{۳۵}

۳-۲. شکل ممکن دموکراسی در عرصه جهانی در دوران معاصر

در ساده‌ترین و آرمانی‌ترین حالت، صرف‌نظر از واقعیت‌های حاکم بر عرصه بین‌المللی، قانون دموکراتیک در عرصه جهانی، در چارچوب دولت متمرکز جهانی قابل تصور است که با پاسخگو کردن تمام ساختارهای نوتونومیکی که بر خودمختاری شهروندان جهانی تأثیر می‌گذارند، شرایط و ظرفیت‌های لازم را جهت تحقق خودمختاری آن‌ها برای مشارکت برابر در ایجاد ساختار مشترک کنش سیاسی جهانی فراهم کند؛ اما اندیشه دولت متمرکز جهانی، با توجه به سطوح متکثر اقتدار و تصمیم‌گیری در جامعه جهانی، نه ممکن و نه حتی مطلوب است.^{۳۶} باید توجه کرد که گرچه نمی‌توان گذار از حاکمیت سنتی و تخبیر قدرت نامحدود دولت-ملت‌ها را در عصر سرمایه‌داری جهانی انکار کرد، نمی‌توان در این امر، مسیر اغراق را نیز پیمود و این تحولات را به منزله پایان عصر دولت-ملت‌ها قلمداد کرد. در این راستا، مان با برجسته کردن روابط قدرت سیاسی در برابر برندهایی که برای تضعیف دولت مطرح شده‌اند، دو برابر نهاد سیاسی را مطرح می‌کند: اولاً نهادهای دولتی همچنان کارآیی عملی خود را حفظ می‌کنند زیرا آن‌ها همچنان شرایط لازم برای وجود اجتماعی را فراهم می‌کنند و ثانیاً با توجه به تفاوت میان دولت-ملت‌ها در سطح جهان، روندهای اشاره‌شده تأثیر متفاوتی بر دولت‌های مختلف در مناطق مختلف بر جای می‌گذارند.^{۳۷} صرف‌نظر از این موارد، مطلوب بودن اندیشه دولت جهانی نیز با تکیه بر استدلال‌هایی چون، از میان بردن امکان فرار به جوامع سیاسی، راه‌بردن به استبداد، رهنمون شدن به جنگ جهانی یا حداقل جنگ داخلی، پایان دادن به سیاست و دموکراسی، دامن‌زدن به فقدان هویت سیاسی واقعی و نیز همگن‌سازی، به چالش کشیده شده است.^{۳۸}

با این حال، اجتناب از دولت متمرکز جهانی نمی‌بایست به عدول از هر اندیشه اقتدار فراتر از

35. Held, *Democracy and the Global Order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance*, 226-227.

36. امکان‌پذیری، مطلوب بودن و ضرورت اندیشه دولت جهانی همواره توسط منتقدین دارای رویکردهای سیاسی متفاوت از هابز و روسو تا کانت و متفکران کنونی در درجات مختلف مورد انتقاد واقع شده است. به‌عنوان نمونه، ن.ک:

Catherine Lu, "World Government", in *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (2006), Available at: <https://plato.stanford.edu/entries/world-government/>

37. Michael Mann, "Has Globalization Ended the Rise and Rise of the Nation-State?", p. 474.

38. William E. Scheuerman, *The Realist Case for Global Reform* (Cambridge & Malden: Polity Press, 2011), 149-168.

دولت‌ها منجر شود. دموکراسی جهانی جهت غلبه بر کاستی‌های دولت جهانی، می‌بایست با حفظ همزمان تمرکززدایی و تمرکزگرایی، ضرورت تضمین شرایط لازم برای مشارکت سیاسی شهروندان در سطح جهانی را با تکثر سطوح متفاوت اقتدار و تصمیم‌گیری شامل سطوح ملی سازش دهد. برخی مدل‌های پیشنهادی دموکراسی جهانی چون دموکراسی جهان‌وطن و به‌طور خاص، دموکراسی جهان‌فدرالیسم، به‌طور شاخصی چنین سازشی را انجام داده‌اند.^{۳۹} طبق این مدل‌ها و به‌ویژه مدل جهان‌فدرالیسم، چنین نظمی برای تضمین خودمختاری افراد در سطح جهانی، مستلزم اتحادیه‌ای دموکراتیک از دولت-ملت‌ها حول قانون دموکراتیک جهانی، پارلمان جهانی متشکل از نمایندگان منتخب مردم و دادگاه‌های لازم جهت محافظت از این قانون، و حل و فصل اختلافات در این خصوص است. در این چارچوب، اصل خودمختاری، در مراکز متکثر قدرت، بر اساس اصل مکمل‌بودن^{۴۰} اعمال می‌شود، شهروندان تابع دو قدرت ملی و فراملی خواهند بود و قانون دموکراتیک جهانی برای تضمین تحقق خودمختاری شهروندان، محدودیت‌ها و استانداردهای خاصی را برای رفتار در سطوح مختلف شامل دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، اقتصاد و جامعه مدنی تعیین می‌کند.^{۴۱}

دموکراسی جهانی با الزامات فوق، هرچند در سطح نظری متضمن شرایط لازم برای تحقق خودمختاری افراد در سطح جهان است، امکان‌پذیری آن در بستر واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی حاکم بر عرصه بین‌المللی به‌شدت محل تردید است. در واقع، در شرایط کنونی جامعه بین‌المللی و تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی، امکان شکل‌گیری دموکراسی جهانی، متضمن الزامات نهادی فوق، دور از واقع است؛ لذا تنها گزینه در دسترس در حال حاضر، حقوق بین‌الملل موجود است که اگرچه نقایص دموکراتیک دارد و نتوانسته است چنانچه باید به‌عنوان قانون مؤثر جهانی عمل کند، تجلی‌گفتمان دموکراسی در ادبیات و حتی سیاست‌های آن غیرقابل انکار است.

۳۹. مدل دموکراسی جهان‌وطن با قرارگرفتن در میانه کنفدرالیسم و فدرالیسم از درجه تمرکز کمتری نسبت به مدل جهان‌فدرالیسم برخوردار است. به‌عنوان نمونه، ن.ک:

Held, *Democracy and the Global Order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance*; Daniele Archibugi and David Held (Editors), *Cosmopolitan democracy: An agenda for a new world order* (Cambridge: Polity Press, 1995); Archibugi, *The Global Commonwealth of Citizens, Toward Cosmopolitan Democracy*; Raffaele Marchetti, "Global Governance or World Federalism? A Cosmopolitan Dispute on Institutional Models", *Global Society* 20, 3 (2006); Raffaele Marchetti, *Global Democracy, For and Against: Ethical Theory, Institutional Design, and Social Struggles* (Abingdon Oxon & New York: Routledge, 2008); Raffaele Marchetti, "Models of Global Democracy: In Defence of Cosmo-Federalism", in *Global Democracy: Normative and Empirical Perspectives*, Edited by Daniele Archibugi, Mathias Koenig-Archibugi and Raffaele Marchetti (New York: Cambridge University Press, 2012).

40. Subsidiarity

41. See e.g. Held, *Democracy and the Global Order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance*; Marchetti, "Global Governance or World Federalism? A Cosmopolitan Dispute on Institutional Models"; Marchetti, *Global Democracy, For and Against: Ethical Theory, Institutional Design, and Social Struggles* and Marchetti, "Models of Global Democracy: In Defence of Cosmo-Federalism".

دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی به‌عنوان فرآیند تدریجی و چندسطحی با هدف تضمین خودمختاری تمام افراد در سطح جهان، می‌بایست از نهادها و ساختارهای قانونی بین‌المللی موجود، حول محور نظام ملل متحد آغاز کند و با بررسی نقایص آن در تجلی و تضمین خودمختاری به‌عنوان ارزش محوری دموکراسی، تلاش کند حداکثر اصلاحات ممکن را در هر مرحله، برای تجلی ارزش‌های دموکراتیک و تضمین خودمختاری افراد در سطح جهان به عمل آورد. این امر با توجه به نقایص دموکراتیک نظم حقوقی بین‌المللی، مستلزم اعمال اصلاحاتی برای تضمین دموکراسی در سطوح مختلف، از جمله در سطوح ملی، بین‌المللی و فراملی، شامل الزام به تضمین خودمختاری شهروندان توسط دولت‌ها و تقویت رابطه نمایندگی میان دولت‌ها و شهروندانشان در مجامع بین‌المللی، افزایش پاسخگویی بازیگران غیردولتی شامل اقتصاد و شرکت‌های فراملی و الزام تعهدات حقوقی بین‌المللی بر آن‌ها، تقویت صدا و نقش سازمان‌های جامعه مدنی در مراکز تصمیم‌گیری بین‌المللی با تأکید بر انعکاس صدای افراد و گروه‌های بی‌صدا و خاموش‌شده، افزایش برابری میان دولت‌ها در تصمیم‌گیری در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، افزایش پاسخگویی، شفافیت و مشارکت عمومی در نهادهای بین‌المللی و کمک آن‌ها به ارتقای دموکراسی و به بیانی خودمختاری افراد در سطح جهان است. شایان ذکر است، ضمن نیاز به تضمین شرایط لازم برای تحقق خودمختاری افراد از مجرای تقویت احترام به حقوق بین‌الملل بشر توسط بازیگران مختلف دولتی و غیردولتی، لازم است در راستای کنترل مکان‌های قدرت مهمی چون بدن، اقتصاد و فرهنگ که با وجود تولید و بازتولید نابرابری در سطوح مختلف در امتداد خطوطی چون طبقه، جنسیت، نژاد، قومیت و جغرافیا، در گفتمان حقوق بین‌الملل بشر کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند، تلاش‌های بیشتری در قالب افزایش احترام، محافظت و تحقق تمام نسل‌های حقوق بشر، فراتر از حقوق مدنی و سیاسی، شامل حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، حقوق جمعی و نیز حقوق گروهی، جهت محافظت از هویت‌ها و اقلیت‌های فروملی و فراملی مبذول داشته شود.

۴. دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی و کمک به تقویت جایگاه حقوق بین‌الملل

افزون بر روند استدلالی فوق که به‌تنهایی ضرورت برکشیدن دموکراسی به عرصه جهانی را توجیه می‌کند، از دریچه نگاه حقوق بین‌الملل به این مسئله، فرآیند دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی می‌تواند به غلبه بر نقایصی کمک کند که مانع کامیابی حقوق بین‌الملل در انجام کارویژه‌های قانون جهانی مؤثر شده‌اند. به‌واقع اگرچه استقرار حکومت قانون از مقتضیات نظم دموکراتیک جهانی است، فرآیند دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی خود به تقویت حکومت قانون بین‌المللی راه می‌برد. از جمله موانع موجود در نیل به استقرار حکومت قانون بین‌المللی می‌توان

به عدم عینیت و بی‌طرفی حقوق بین‌الملل اشاره کرد که افزون بر ایجاد تبعیض و نابرابری در سطوح مختلف، با توجه به به‌چالش کشیدن عدالت و جهان‌شمول بودن و در نتیجه مشروعیت حقوق بین‌الملل و انطباق با آن، تأثیری منفی بر توانایی حقوق بین‌الملل در محدودیت مؤثر قدرت خودسرانه داشته و دارد.

نظم جهانی موجود، ماحصل ساختارها و روابط قدرت چندگانه و متقاطع‌ی چون سرمایه‌داری، امپریالیسم، نژادپرستی و هتروپدرسالاری^{۴۳} (یا پدرسالاری دگرجنس‌گرا) است که در خلال چند قرن آن را به شکل کنونی تجسم بخشیده‌اند. حقوق بین‌الملل به‌عنوان نظم حقوقی حاکم بر عرصه بین‌المللی نیز از بدو پیدایش خود، به‌عنوان ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به این ساختارها عمل کرده و همگام با ساختارهای مذکور، دست‌اندرکار ایجاد نظم ناعادلانه موجود بوده است. حقوق بین‌الملل به درازای تاریخش، ذیل قوانین به‌ظاهر عینی و خنثی، با جهت‌گیری بر اساس مقولاتی چون فرهنگ، نژاد و جنسیت، به‌تدریج، طبقاتی از به‌حاشیه‌رانده‌شدگان چون جهان سوم و زنان را ایجاد، طرد و سرکوب کرده است.^{۴۳}

حقوق بین‌الملل به‌عنوان حقوقی دولت‌محور پا به عرصه وجود نهاده و به همان شکل هم‌تداوم یافته است.^{۴۴} به بیان دیگر، به‌رغم دورشدن حقوق بین‌الملل موضوعه از مدل وستفالیایی خود از جهات اساسی، هنوز عمدتاً ترجمان خواست‌ها، ارزش‌ها و منافع دولت‌هاست که لزوماً منطبق با منافع افراد نیست. با وجود حمایت تدریجی حقوق بین‌الملل از افراد بعد از جنگ جهانی دوم که به خودی خود، گامی مثبت در جهت تحدید حاکمیت دولت و انسانی‌ترشدن حقوق بین‌الملل تلقی می‌شود، با توجه به عدم تغییر مبانی مذکور، در عمل شکاف گسترده‌ای میان به‌رسمیت‌شناختن این حقوق و رعایت و احترام به آن وجود دارد. مرتبط با ویژگی مذکور، قدرت و رقابت ژئوپولیتیک،

42. Heteropatriarchy

43. See: Andrea Bianchi, *International Law Theories: An Inquiry into Different Ways of Thinking* (Oxford: Oxford University Press, 2016), Chapters 4, 9 & 10; Makau Mutua, "What is TWAIL?", *American Society of International Law* 94, (2000); Kanad Bagchi, "Marxist Approaches To International Law: An Outline", *Max Planck Institute For Comparative Public Law & International Law (MPIL)*, Research Paper No. 2022-16, (2022); Robert Knox, "Marxist Approaches to International Law", in *Oxford Handbook of the Theory of International Law*, Edited by Anne Orford (Florian Hoffmann & Martin Clark, 2016); Dianne Otto, "Feminist Approaches to International Law", in *Oxford Handbook of the Theory of International Law*, Edited by Anne Orford, (Florian Hoffmann & Martin Clark, 2016).

44. با وجود اصلاحات رسمی به‌عمل آمده در نظم پیشین به موجب منشور ملل متحد و دیگر اسناد حقوقی بین‌المللی و نیز تغییرات عملی متعاقب رخ داده در نظم بین‌المللی، در تحلیل نهایی، ویژگی دولت‌محور بودن حقوق بین‌الملل تغییر نکرده است؛ Rafael Domingo, *The New Global Law*, (Cambridge and New York: Cambridge University Press, 2010), 58.

و دولت‌ها همچنان تابعان اصلی و اولیه حقوق بین‌الملل و دارندگان شخصیت حقوقی کامل و نامحدود هستند. ن.ک: Peter Malanczuk, *Akehurst's Modern Introduction to International Law*, 7th Revised Version (London & New York: Routledge, 1997), 91; Paola Gaeta, Jorge E. Viñuales and Salvatore Zappalá, *Cassese's International Law*, (Oxford: Oxford University Press, 2020), 80-81; Malcolm N. Shaw, *International Law*, (Cambridge: Cambridge University Press, 2017), 156 & 206; Bardo Fassbender, "The State's Unabandoned Claim to be the Center of the Legal Universe", *International Journal of Constitutional Law* 16, 4 (2018).

نیرویی تعیین‌کننده در تعیین محتوا و عملکرد حقوق بین‌الملل بوده است. دولت‌های قدرتمند همواره حقوق بین‌الملل را به‌عنوان ابزاری برای اعمال قدرت بر دولت‌های ضعیف‌تر مورد توجه قرار داده‌اند و تلاش کرده‌اند از مجرای آن، سلطه خود را بر دیگر دولت‌ها اعمال و تثبیت کنند.^{۴۵} افزون بر این، سرمایه‌داری به‌عنوان نظم اقتصادی حاکم بر جهان از قرن شانزدهم، یکی از نیروهای مهم در تعیین شکل و محتوای حقوق بین‌الملل بوده است و حقوق بین‌الملل مبانی قانونی لازم برای عملکرد سرمایه در مراحل تاریخی توسعه این نظام را فراهم کرده است.^{۴۶} نیز حقوق بین‌الملل در طول تاریخ خود، در راستای برتری غرب، شکافی را میان مردمان اروپایی (غرب) و غیراروپایی (شرق) که اولی به‌طور کلی متمدن و دومی غیرمتمدن است، مطرح و در ادامه، دکترین‌هایی چون حاکمیت را برای غلبه بر چنین شکافی یعنی آوردن افراد غیرمتمدن / ناهنجار/خشن به قلمرو تمدن ارائه کرده است.^{۴۷} وانگهی نمی‌توان حقوق بین‌الملل را نظم عینی فارغ از جنس / جنسیت و میل جنسی قلمداد کرد. جهت‌گیری بر اساس این مقولات نه‌تنها در ترکیب مردانه حقوق بین‌الملل در عرصه نهادی و تأثیر متفاوت قواعد آن بر افراد بر اساس این مقولات، از جمله با توجه به تمرکز حقوق بین‌الملل بر حوزه عمومی، بلکه در مفاهیم و ساختارهای اساسی نظم حقوقی بین‌المللی که تجلی ذهنیت^{۴۸} و ارزش‌های مردانه و دگرجنس‌گرایانه هستند، قابل مشاهده است.^{۴۹} تناقضات و عدم تعین در ساختار درونی حقوق بین‌الملل نیز که مانع حصول نتیجه قطعی توسط استدلال و تحلیل حقوقی و زمینه‌ساز توجیه تفاسیر مختلف می‌شود، به مثابه منبع ستم و بی‌عدالتی در چارچوب نظم حقوقی بین‌المللی عمل می‌کند.^{۵۰}

گفتنی است اذعان به وجود ارتباط میان حقوق بین‌الملل و ساختارهای سلطه، به منزله فروکاستن حقوق بین‌الملل به ابزاری صرف برای منافع طبقات مسلط نیست، چرا که حقوق

۴۵. برای مطالعه در باب رابطه میان حقوق بین‌الملل و قدرت، ن.ک.:

Wilhelm G Grewe, *The Epochs of International Law*, Translated and revised by Michael Byers, (Berlin & New York: de Gruyter, 2000).

۴۶. B. S. Chimni, *International Law and World Order: A Critique of Contemporary Approaches*, Second Edition, (New York: Cambridge University Press, 2017), 477-515.

۴۷. Antony Anghie, "The Evolution of International Law: colonial and postcolonial realities", *Third World Quarterly* 27, 5 (2006): 741-742.

۴۸. Subjectivity

۴۹. See e. g. Hilary Charlesworth, Christine Chinkin, *The Boundaries of International Law: A Feminist Analysis* (Manchester: Manchester University Press, 2000); Dianne Otto, "Taking a Break from Normal: Thinking Queer in the Context of International Law", *American Society of International Law Proceedings* 101, (2007).

۵۰. See: Martti Koskenniemi, *From Apology to Utopia: The Structure of International Legal Argument*, (New York: Cambridge University Press, 2005); David Kennedy, "A New Stream of International Law Scholarship", *Wisconsin International Law Journal* 7, 1 (1988); Deborah Z. Cass, "Navigating the Newstream: Recent Critical Scholarship in International Law", *Nordic Journal of International Law* 65, (1996); Anthony Carty, "Critical International Law: Recent Trends in the Theory of International Law", *European Journal of International Law* 2, 1 (1991).

بین‌الملل به‌عنوان یکی از نیروهای تعیین‌کننده در نظم جهانی، دارای درجه‌ای از استقلال از ساختارهای سلطه و قدرت است و در طول تاریخ، در روند تصاعدی، از منافع فرودستان از جمله دولت‌های ضعیف حمایت کرده است. در ادامه خواهد آمد که دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی از جمله با غلبه بر نابرابری‌های موجود و افزایش عینیت حقوق بین‌الملل، که خود منجر به افزایش مشروعیت حقوق بین‌الملل و انطباق دولت‌ها با قواعد آن می‌شود، به تقویت حکومت قانون بین‌المللی کمک می‌کند.

۴-۱. غلبه بر چالش عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی

به‌چالش کشیده‌شدن عینیت و بی‌طرفی ادعایی حقوق بین‌الملل، با برجسته‌کردن نقش ذهنیت در شکل‌گیری و عملکرد حقوق بین‌الملل و نیز تبعیض و سلطه مبتنی بر آن، که به اشخاص و هویت‌های متفاوت، جایگاه‌های متفاوتی در سلسله‌مراتب قدرت اعطا می‌کند، ضرورت غلبه بر نابرابری‌های موجود و انعکاس ذهنیت‌های متنوع در حقوق بین‌الملل را مطرح می‌کند اما از سویی، با توجه به چندگانگی و درهم‌تنیدگی ساختارهای مذکور، یافتن راهکاری عملگرایانه برای مقابله با تمام این ساختارها به‌طور هم‌زمان، بدون فروگذاری از هیچ‌یک از آن‌ها را مطرح می‌کند. از سوی دیگر، نسبت‌گرایی مذکور که در تقابل با عینیت ادعایی حقوق بین‌الملل مطرح شده، در واقع با انکار ذهنیت و پنهان کردن آن، در عمل منجر به برکشیدن ذهنیت‌های خاص به‌عنوان امر عینی و جهان‌شمول به بهای سرکوب تمام دیگر ذهنیت‌ها شده است، خود متضمن خطر از میان رفتن عینیت و جهان‌شمولی حقوق بین‌الملل است که مقتضای عملکرد حقوق بین‌الملل به‌عنوان قانون جهانی مؤثر است؛ لذا تجلی ذهنیت‌های متنوع در حقوق بین‌الملل باید به گونه‌ای تضمین شود که جهان‌شمولی حقوق بین‌الملل را به مخاطره نیندازد. بنابراین می‌بایست از هر دو افراط مذکور یعنی نسبت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی مطلق یا عینیت‌گرایی در لباس سلطه اجتناب کرد و به راهکاری دست یافت که تنوع ذهنیت‌ها را در گفتمان حقوق بین‌الملل بدون تهدید عینیت و جهان‌شمولی آن و به بیانی دیگر، دستیابی به عینیت را بدون طرد، سرکوب و قربانی کردن ذهنیت‌های متکثر ممکن سازد.

به نظر، تنها راه ممکن برای اجتناب از این دو افراط و حصول چنین سازشی، اجماع ذهنیت‌های متکثر در حصول عینیت است. این اجماع بین‌ذهنی در هر زمینه‌ای می‌تواند از طریق بحث و استدلال عقلانی صورت گیرد. دستیابی به این امر در عرصه حقوق بین‌الملل، مستلزم درک حقوق بین‌الملل از دریچه بین‌ذهنی در مفهوم مشارکت ذهنیت‌های مختلف در جستجوی عینیت حقوقی

است.^{۵۱} در واقع حقوق بین‌الملل، خود می‌تواند به‌عنوان بستری برای فرآیند مذکور عمل کند. چنانچه /مانوئل ژوانه بیان می‌دارد، حقوق بین‌الملل به‌عنوان بخشی از مشکل و راه‌حل، افزون بر پنهان کردن اهداف سلطه‌طلبانه قدرتمندترین بازیگران، «می‌تواند به‌عنوان فضای پارادایمی^{۵۲} در نظر گرفته شود که درون آن رویه‌های بین‌ذهنی مذاکره و مشاوره در مورد شرح و به‌کارگیری ارزش‌ها، اصول و قواعد، خواه در سطح نهادهای تخصصی یا عمومی، می‌توانند در چارچوب تصمیم‌های قضایی یا بحث‌های دیپلماتیک شکوفا شوند».^{۵۳}

با این حال، چنانچه اشاره شد، افزون بر نابرابری میان دولت‌ها در سطوح مختلف تصمیم‌گیری در عرصه بین‌المللی، دولت‌ها لزوماً نماینده شهروندان خود نبوده و به‌عنوان ساختارهایی که غالباً ماحصل روند ناقص دولت-ملت‌سازی هستند و نیز به‌عنوان ساختارهای پدرسالارانه مبتنی بر منافع ملی و نیز حامی منافع طبقات خاص، در سطح نهادهای تخصصی یا عمومی بین‌المللی حضور می‌یابند و لذا نمی‌توان انتظار داشت که بخواهند یا حتی بتوانند منافع، ارزش‌ها و تجارب تمام اشخاص و گروه‌های مسکوت‌شده چون زنان، اقلیت‌های جنسی و جنسیتی، اقلیت‌های قومی، ملت‌های بی‌دولت و هویت‌های قلمروزدایی شده را انعکاس دهند؛ لذا مادامی که حقوق بین‌الملل به وجود دولت‌محور و غیردموکراتیک خود به این شکل ادامه دهد، نمی‌تواند بستر مناسبی برای پیشبرد این فرآیند قلمداد شود. دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی با ابتدا بر ارزش محوری خودمختاری، مقتضای شکوفا و بالفعل شدن این پتانسیل در حقوق بین‌الملل است. این فرآیند، در واقع تنها راه در دسترس برای مشارکت ذهنیت‌های متنوع در سطح جهان، در فرآیند رسیدن به اجماع بین‌ذهنی و عینیت در حقوق بین‌الملل قلمداد می‌شود؛ چه اینکه دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی با محوریت خودمختاری، با هدف تبدیل نظم حقوقی بین‌المللی به ساختار مشترک کنش سیاسی انجام می‌گیرد که شهروندان در سطح جهانی با ذهنیت‌ها و هویت‌های متنوع خود، در آن مشارکت و نمایندگی داشته باشند.

افزون بر این، حفاظت از خودمختاری به‌عنوان ارزش ماهوی دموکراسی، مستلزم محافظت از آن در برابر تمام مراکز قدرتی است که می‌توانند به‌عنوان ساختارهای نوتونومیک عمل کنند. به همین ترتیب، دموکراتیک‌سازی تدریجی نظم حقوقی بین‌المللی، تلاشی برای محافظت از خودمختاری افراد در سطح جهان، در برابر تمام ساختارهای نوتونومیک چون سرمایه‌داری، ژئوپولیتیک، نژادپرستی و هتروپدرسالاری است که موجب نابرابری میان دولت‌ها، نابرابری جنسی/

51. Henrique Marcos & Nizamuddin Ahmad Siddiqui, "The Mainstream and the Intersubjective in International Law: From Objectivity to Imagination", In *Direito Internacional em Expansão*, Edited by Wagner Menezes, (Belo Horizonte, Arraes Editores, 2022).

52. Paradigmatic Space

53. Emmanuelle Jouannet, "Universalism and Imperialism: The True-False Paradox of International Law?", *The European Journal of International Law* 18, 3 (2007): 397.

جنسیتی، نابرابری طبقاتی، نابرابری نژادی و قومی و ... در نظم حقوقی بین‌المللی شده‌اند. بنابراین می‌توان فرآیند مذکور را به‌عنوان راهکاری عمل‌گرایانه برای غلبه همزمان بر تمام نابرابری‌های موجود در نظم حقوقی بین‌المللی بدون اولویت‌دادن یکی بر دیگران نگریست.

۴-۲. افزایش مشروعیت حقوق بین‌الملل و انطباق با آن

قواعد حقوق بین‌الملل همچون نظام‌های حقوقی داخلی نیازمند پذیرش اجتماعی و به عبارتی مشروعیت هستند. در واقع، وجه درونی قواعد یا به بیانی، احساس تعهد تابعان نظم حقوقی به قواعد آن، از شرایط وجود آن نظم حقوقی است.^{۵۴} عدم عینیت و بی‌طرفی حقوق بین‌الملل و ارتباط آن با محورهای متقاطع تبعیض و نابرابری، چنین پذیرش و احساس تعهد جهانی را به چالش کشیده است، که به نوبه خود یکی از دلایل نقض و عدم انطباق با قواعد حقوق بین‌الملل قلمداد می‌شود. حقوق‌دانان در این راستا نشان داده‌اند که دولت‌ها به دلایل متعددی قواعد حقوق بین‌الملل را رعایت می‌کنند؛^{۵۵} دلایلی که نمی‌توان آن‌ها را به وجود اجبار تقلیل داد. یکی از رویکردها در این خصوص، ریشه‌یابی انطباق در مشروعیت و عدالت قوانین بین‌المللی است. توماس فرانک، در پاسخ به این سؤال که «چرا دولت‌ها و به‌ویژه دولت‌های قدرتمند از قواعد بین‌المللی تبعیت می‌کنند؟»،^{۵۶} به مشروعیت و منصفانه‌بودن قوانین بین‌المللی متوسل می‌شود^{۵۷} و اذعان می‌دارد «اگر تصمیمی با ترکیب گفتمانی مشروعیت و عدالت گرفته شده باشد، به احتمال زیاد اجرا می‌شود و احتمال نافرمانی آن کمتر است».^{۵۸} وی اعمال مساوی قواعد در مورد تابعان را یکی از مؤلفه‌های مشروعیت قواعد حقوق بین‌الملل قلمداد می‌کند.^{۵۹}

بر این اساس، وجود نابرابری و جهت‌گیری ایدئولوژیک و سیاسی حقوق بین‌الملل که اشخاص و هویت‌های متفاوت را در جایگاه‌های متفاوتی از سلسله‌مراتب قدرت قرار می‌دهد، با توجه به به‌چالش کشیدن جهان‌شمول بودن حقوق بین‌الملل، رابطه‌ای منفی با پذیرش اجتماعی، مشروعیت و انطباق با حقوق بین‌الملل دارد و مانع استقرار حکومت قانون بین‌المللی و عملکرد مؤثر حقوق

۵۴. ن.ک: هربرت هارت، مفهوم قانون، ترجمه: محمد راسخ (تهران: نشر نی، ۱۳۹۰) و شمیلیه زانرو، بشریت و حاکمیت‌ها سیری در حقوق بین‌الملل، ۷۶-۷۹ و ۱۴۴.

۵۵. See: Harold Hongju Koh, "Why do Nations Obey International Law?", *Yale Law Journal* 106, (1996-97).

۵۶. Thomas M. Franck, *The Power of Legitimacy among Nations*, (New York: Oxford University Press, 1990), 3.

۵۷. See: ibid and Thomas M. Franck, *Fairness in International Law and Institutions*, (Oxford: Clarendon Press, 1995).

۵۸. Thomas M. Franck, "Fairness in Fairness Discourse", *Proceedings of the American Society of International Law* 95, (2001): 167-172.

۵۹. Thomas M. Franck, "Legitimacy in the International System", *The American Journal of International Law* 82, 4 (1988): 735-751.

بین‌الملل می‌شود؛ به همین ترتیب، غلبه بر نابرابری‌های موجود در نظم حقوقی بین‌المللی و گسست حقوق بین‌الملل از ذهنیت‌های خاص و انعکاس ذهنیت‌های متکثر در سطح جهان، می‌تواند عینیتی راستین برای حقوق بین‌الملل به ارمغان آورد. این امر موجب می‌شود که حقوق بین‌الملل به تدریج به آیین‌های مبدل شود که نه تنها تمام دولت‌ها که تمام افراد و گروه‌های با هویت‌های گوناگون در سراسر جهان، خود را در آن ببینند، احساس بیگانگی از آن نکنند و در نتیجه با زبان آن صحبت کنند. بنابراین شمول ارزش‌ها، نگرانی‌ها، منافع و تجارب متمایز تمام شهروندان جهانی که روند حقوقی بین‌المللی کنونی به نحو شایسته‌ای آن‌ها را انعکاس نمی‌دهد، می‌تواند اعتبار جهان‌شمول بودن حقوق بین‌الملل، مشروعیت و در نتیجه انطباق با آن را افزایش دهد و بدین ترتیب به نهادین‌شدن جامعه بین‌المللی و تحکیم جایگاه حقوق بین‌الملل کمک کند. چنانچه بطوروس‌غالی ضمن اشاره به نقش قدرت و سیاست در گفتمان حقوق بین‌الملل خاطرنشان می‌کند، با توجه به اینکه فقدان یک نهاد فراملی، پیامد، و نه علت عدم آگاهی جمعی فراتر از مرزهاست، استفاده از حقوق بین‌الملل به‌عنوان زبان مشترک می‌تواند به ایجاد این آگاهی و نهادین‌شدن روزافزون جامعه بین‌المللی کمک کند.^{۶۰}

نتیجه

چنانچه نوشتار حاضر نشان داد، اساس توجیه دموکراسی در مفهوم خودمختاری نهفته است که بر اساس آن، افراد می‌بایست نویسنده و سازنده زندگی خود باشند و از طریق انتخاب‌ها و تصمیم‌های خود، آن را شکل دهند. بنابراین تحقق خودمختاری مستلزم رد روابط سلطه در تمام سطوح متصور است. در جامعه جهانی شده کنونی، غلبه بر نیروها و ساختارهای تهدیدکننده خودمختاری افراد، دیگر در چارچوب جوامع سیاسی سنتی قابل تضمین نیست و محافظت از آن، مستلزم برکشیدن دموکراسی به عرصه فراملی یا جهانی است که شهروندان در سطح جهان بتوانند در تمام تصمیماتی که بر زندگی آن‌ها تأثیر می‌گذارد، مشارکت کنند. تحقق دموکراسی جهانی لزوماً دولت متمرکز جهانی را نمی‌طلبد و اشکال متصور برای آن از دولت یا حکومت جهانی تا مدل‌های کمتر متمرکز آن چون دموکراسی جهان‌وطن متنوع است. حقوق بین‌الملل موضوعه نیز می‌تواند در صورت بازسازی، به نظم دموکراتیک جهانی راه برد. در واقع، نامطلوب بودن و نیز امکان‌ناپذیری اندیشه دولت جهانی و نیز مدل‌های کمتر متمرکز، با توجه به واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی بین‌المللی معاصر، حقوق بین‌الملل را به مثابه یگانه‌گزینۀ در دسترس برای استقرار نظم دموکراتیک جهانی مطرح می‌کند. این امر مستلزم دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی حول محور نظام ملل متحد ذیل فرآیند تدریجی و چندبعدی

60. Boutros Boutros-Ghali, "Discours de Clôture du Secrétaire Général de l'Organisation des Nations Unies", in *International Law As A Language For International Relations*, (The Netherlands: Kluwer Law International, 1996): 594-595.

است، به گونه‌ای که با تکیه بر نقایص دموکراتیک نظم موجود، تغییراتی را در سطوح مختلف برای تجلی ارزش‌های دموکراتیک و تضمین خودمختاری اعمال کند. فرآیند مذکور، با توجه به نقایص دموکراتیک نظم حقوقی بین‌المللی، مستلزم تضمین تقویت صدای افراد در سطح جهان در تمام مراکز تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری بین‌المللی به طرق مستقیم و غیرمستقیم، افزایش شفافیت، مشارکت و پاسخگویی نهادهای بین‌المللی و کمک آن‌ها به ارتقای دموکراسی و به بیانی، خودمختاری افراد در سطح جهان است. دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی، فرصتی را در اختیار حقوق بین‌الملل می‌گذارد که از خلال آن بتواند بر نقایص ساختاری خود غلبه کند. فرآیند مذکور می‌تواند با انعکاس صداها و ذهنیت‌های گوناگون، به حقوق بین‌الملل کمک کند که به‌عنوان فضایی عمل کند که در بستر آن اجماعی بین‌ذهنی برای حصول عینیت فراهم آید. نیز دموکراتیک‌سازی نظم حقوقی بین‌المللی برای تضمین خودمختاری شهروندان، راهکاری عملگرایانه برای غلبه همزمان بر ساختارهای چندگانه و متقاطع سلطه و نابرابری جهت اجتناب از تمرکز بر محوری خاص از آن است. تقویت عینیت و غلبه بر نابرابری‌های موجود از مجاری فوق، در نهایت منجر به افزایش عینیت و جهان‌شمولی حقوق بین‌الملل و در نتیجه، افزایش مشروعیت و انطباق با قواعد حقوق بین‌الملل می‌شود و جایگاه آن را برای عمل به‌عنوان قانون جهانی یا فراملی مؤثر تقویت می‌کند.

منابع:

الف. فارسی

۱. شمیلیه ژانرو، مونیک. بشریت و حاکمیت‌ها، سیری در حقوق بین‌الملل، ترجمه: مرتضی کلانتریان. تهران: نشر آگه، ۱۳۸۲.
۲. مولر، کلاوس. حاکمیت، دموکراسی و سیاست جهانی در دوران جهانی‌شدن. ترجمه: لطفعلی سمینو. تهران: اختران، ۱۳۸۴.
۳. هارت، هربرت. مفهوم قانون، ترجمه: محمد راسخ. تهران: نشر نی، ۱۳۹۰.

ب. انگلیسی

- Books

1. Anghie, Antony. *Imperialism, Sovereignty and the Making of International Law*. Cambridge: Cambridge University Press, 2004.
2. Archibugi, Daniele and Held, David (Editors). *Cosmopolitan democracy: An agenda for a new world order*. Cambridge: Polity Press, 1995.
3. Archibugi, Daniele. *The Global Commonwealth of Citizens, Toward Cosmopolitan Democracy*. Princeton & Oxford: Princeton University Press, 2008.
4. Bianchi, Andrea. *International Law Theories: An Inquiry into Different Ways of Thinking*. Oxford: Oxford University Press, 2016.
5. Charlesworth, Hilary & Chinkin, Christine. *The Boundaries of International Law: A Feminist Analysis*. Manchester: Manchester University Press, 2000.
6. Chimni, B. S. *International Law and World Order: A Critique of Contemporary Approaches*, Second Edition (New York: Cambridge University Press, 2017).
7. Clapham, Andrew. *Brierly's Law of Nations, An Introduction to the Role of International Law in International Relations*, Seventh Edition. Oxford: Oxford University Press, 2012.
8. Domingo, Rafael. *The New Global Law*. Cambridge and New York: Cambridge University Press, 2010.
9. Dryzek, John S. *Deliberative Global Politics Discourse and Democracy in a Divided World (Key Concepts)*. Cambridge & Maiden: Polity, 2006.
10. Falk, Richard. *On Humane Governance*. University Park, Penn.: Penn State University Press, 1995.
11. Gaeta, Paola, Viñuales, Jorge E. and Zappalá, Salvatore. *Cassese's International Law*. Oxford: Oxford University Press, 2020.
12. Grewe, Wilhelm G. *The Epochs of International Law*, Translated and revised by Michael Byers. (Berlin & New York: de Gruyter, 2000.

13. Held, David. *Democracy and the Global Order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance*. Stanford, California: Stanford University Press, 1995.
14. Koskenniemi, Martti. *From Apology to Utopia: The Structure of International Legal Argument*. New York: Cambridge University Press, 2005.
15. Liddell, Henry George, and Scott, Robert. *A Greek-English Lexicon*, the Eighth Edition. New York: Harper & Brothers, Franklin Square, 1897.
16. Malanczuk, Peter. *Akehurst's Modern Introduction to International Law*, 7th Revised Version. London & New York: Routledge, 1997.
17. Marchetti, Raffaele. *Global Democracy, For and Against: Ethical Theory, Institutional Design, and Social Struggles*. Abingdon Oxon & New York: Routledge, 2008.
18. Patomaki, Heikki and Teivainen, Teivo. *A Possible World: Democratic Transformation of Global Institutions*. London & Newyork: Zed Books, 2004.
19. Raaflaub, Kurt. *The Discovery of Freedom in Ancient Greece*, Revised and Updated Edition. Chicago: University of Chicago Press, 2004.
20. Raz, Joseph. *The Morality of Freedom*. Oxford: Clarendon Press, 1988.
21. Scheuerman, William E. *The Realist Case for Global Reform*. Cambridge & Malden: Polity Press, 2011.
22. Shaw, Malcolm N. *International Law*. Cambridge: Cambridge University Press, 2017.
23. Habermas Jürgen. *The Postnational Constellation Political Essays*, Translated by Max Pensky. Cambridge & Massachusetts: The MIT Press, 2001.
24. Bray, Daniel and Slaughter, Steven. *Global Democratic Theory: A Critical Introduction*. Cambridge and Malden: Polity Press, 2015.
25. Endicott, Timothy A. O. *Vagueness in Law*. New York: Oxford University Press, 2000.
26. Franck, Thomas M. *The Power of Legitimacy among Nations*. New York: Oxford University Press, 1990.
27. Franck, Thomas M. *Fairness in International Law and Institutons*. Oxford: Clarendon Press, 1995.
28. Ibegbu, Jude. *Right to Democracy in International Law*. Lewiston: Edwin Mellen Press, 2003.

- Articles

1. Anghie, Antony. "The Evolution of International Law: colonial and postcolonial realities", *Third World Quarterly* 27, no. 5 (2006).
2. Archibugi, Daniele. "Principles of Cosmopolitan Democracy", in *Re-imagining Political Community: Studies in Cosmopolitan Democracy*. Stanford, CA: Stanford University Press, 1998.

3. Bagchi, Kanad. "Marxist Approaches to International Law: An Outline", *Max Planck Institute For Comparative Public Law & International Law (MPIL)*, Research Paper No. 2022-16, (2022).
4. Beetham, David. "Conditions for Democratic Consolidation", *Review of African Political Economy* 21, no. 60 (1994).
5. Boutros-Ghali, Boutros. "Discours De Clôture Du Secrétaire Général De L'organisation Des Nations Unies", in *International Law As A Language For International Relations* (The Netherlands: Kluwer Law International, 1996).
6. Bradley Curtis A. & Goldsmith, Jack L. "Presidential Control over International Law", *Harvard Law Review* 131, no. 5 (2018).
7. Carty, Anthony. "Critical International Law: Recent Trends in the Theory of International Law", *European Journal of International Law* 2, no. 1 (1991).
8. Cass, Deborah Z. "Navigating the Newstream: Recent Critical Scholarship in International Law", *Nordic Journal of International Law* 65 (1996).
9. Fassbender, Bardo. "The State's Unabandoned Claim to be the Center of the Legal Universe", *International Journal of Constitutional Law* 16, no. 4 (2018).
10. Franck, Thomas M. "Democracy as a Human Right", in *Human Rights: An Agenda for the Next Century*, edited by Louis Henkin and John Hargrove. Washington: American Society of International Law, 1994.
11. Franck, Thomas M. "Legitimacy in the International System", *The American Journal of International Law* 82, no. 4 (1988).
12. Franck, Thomas M. "The Emerging Right to Democratic Governance", *American Journal of International Law* 86, (1992).
13. Gregory H. Fox & Brad R. Roth, "Democracy and International Law", *Review of International Studies* 27, (2001).
14. Kennedy, David. "A New Stream of International Law Scholarship", *Wisconsin International Law Journal* 7, no. 1 (1988).
15. Knox, Robert. "Marxist Approaches to International Law", in *Oxford Handbook of the Theory of International Law*, Edited by Anne Orford. Florian Hoffmann & Martin Clark, 2016.
16. Lovett, Adam. "Democratic Autonomy and the Shortcomings of Citizens", *Journal of Moral Philosophy* 18, no. 4 (2020).
17. Lu, Catherine. "World government", in *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (2006), Available at: <https://plato.stanford.edu/entries/world-government/>.
18. Mann, Michael. "Has Globalization Ended the Rise and Rise of the Nation-State?", *Review of International Political Economy* 4, no. 3 (1997).
19. Marchetti, Raffaele. "Models of global democracy: In defence of cosmo-federalism", in *Global Democracy: Normative and Empirical Perspectives*,

- Edited by Daniele Archibugi, Mathias Koenig-Archibugi and Raffaele Marchetti. New York: Cambridge University Press, 2012.
20. Marks, Susan. "International Law, Democracy and the End of History", in *Democratic Governance and International Law*, Edited by Gregory H. Fox & Brad R. Roth, Cambridge: Cambridge University Press, 2000.
 21. McGrew, Anthony G. "Democracy beyond Borders?: Globalization and the Reconstruction of Democratic Theory and Politics", in *The Transformation of Democracy? Globalization and Territorial Democracy*, Edited by Anthony G. McGrew. Cambridge: Polity Press, 1997.
 22. Mutua, Makau. "What is TWAIL?", *American Society of International Law* 94, (2000).
 23. Otto, Dianne. "Feminist Approaches to International Law", in *Oxford handbook of the theory of international law*, Edited by Anne Orford. Florian Hoffmann & Martin Clark, 2016.
 24. Otto, Dianne. "Taking a Break from Normal: Thinking Queer in the Context of International Law", *American Society of International Law Proceedings* 101, (2007).
 25. Paulus, Andreas L. "International Law After Postmodernism: Towards Renewal or Decline of International Law?", *Leiden Journal of International Law* 14, no. 4 (2001).
 26. Pinto, M.C.W. "Democratization of International Relations and its Implication for Development and Application of International Law", *Asian Yearbook of International Law* 5, (1995).
 27. Raffaele Marchetti. "Global Governance or World Federalism? A Cosmopolitan Dispute on Institutional Models", *Global Society* 20, no. 3 (2006).
 28. Rostbøll, Christian F. "The Non-instrumental Value of Democracy: The Freedom Argument", *Constellations* 22, no. 2 (2015).
 29. Swaine, Lucas. "The Origins of Autonomy", *History of Political Thought* 37, no. 2 (2016).
 30. Weiler, J. H. H. and Paulus Andreas L. "The Structure of Change in International Law or Is There a Hierarchy of Norms in International Law?", *European Journal of International Law* 8, (1997).
 31. Wouters, Jan, Meester, Bart De, and Ryngaert, Cedric. "Democracy and International Law", *Netherlands Yearbook of International Law* XXXIV, (2003).
 32. Archibugi, Daniele and Held, David. "Cosmopolitan Democracy: Paths and Agents", *Ethics and International Affairs* 25, no. 4 (2011).
 33. Kres, Ken. "Legal Indeterminacy", *California Law Review* 77, no. 2 (1989).
 34. Franck, Thomas M. "Fairness in Fairness Discourse", *Proceedings of the American Society of International Law* 95, (2001).

- Case

1. Military and Paramilitary Activities in and Against Nicaragua (Nicar. V. U.S.) Judgment, 1986 I.C.J. Rep 14.